

نگاهی از نزدیک به دو خانواده‌ی پناهجوی سوری

ربکا بارنت

بحران آوارگان و پناهجویان سوری از مهم‌ترین عوارض جنگ هولناک و فرسایشی در سوریه است. جایلز دیولی، عکاس و خبرنگاری که خود در جنگ افغانستان به شدت زخمی شده، زندگی دو خانواده‌ی پناهجوی سوری را مستند کرده و وضعیت دشوار زندگی آنان را به تصویر کشیده است.

جایلز دیولی عکاسی است که خود را وقف پروژه‌اش با عنوان «میراث جنگ» برای مستند کردن تأثیرات بلندمدت جنگ و درگیری بر شهروندان غیرنظامی کرده است. او چند سال پیش با همکاری آژانس پناهجویان سازمان ملل کارش را برای پوشش دادن اوضاع خانواده‌های آواره، با تمرکز بر خانواده‌های سوری، شروع کرد. دیولی، در حین کار عکاسی از سفر خانواده‌های پناهجوی بسیاری از خاورمیانه به سمت غرب، تصمیم گرفت که توجه بیشتری به زندگی کمتر دیده‌شده‌ی کسانی که در اردوگاه‌ها و اقامتگاه‌های لبنان و اردن ساکن بودند بکند. او می‌گوید: «آنچه که برای پناهجویان واقعاً دشوار است روزها و ماه‌ها و سال‌های بلا تکلیفی و بیهودگی است، این که هیچ اتفاقی نمی‌افتد. این چیزی است که من به دنبال مستند کردن آن هستم، چون در این اقامتگاه‌ها این واقعاً زندگی آن‌ها است.»

دیولی، که متولد لبنان است، در زمستان سال ۲۰۱۶ از این اقامتگاه‌ها دیدن کرد و از نزدیک از خانواده‌های پناهجویان عکس انداخت. او سوژه‌های خود را به همان روشی که دوستانش را انتخاب می‌کند انتخاب می‌کرد. با کسانی دوست می‌شد که بلافاصله با آن‌ها احساس نزدیکی می‌کرد، و این دقیقاً همان احساسی بود که نسبت به این پناهجویان سوری داشت. او می‌گوید: «تنها امید من این است که کسانی که عکس‌ها را نگاه می‌کنند بتوانند آن‌ها را به چشم خانواده و افرادی ببینند که امید و آرزوهایی مشابه با امید و آرزوهای هرکدام از ما دارند. در این‌جا او داستان زندگی دو خانواده را برای ما بازگو می‌کند.»



در پناه خوش بینی و ایمان

در سال ۲۰۱۲ خلود (در این جا با دخترش «آیه») داشت در باغچه‌ی خانه‌اش در معظمیه الشام، شهری در جنوب دمشق، کار می‌کرد که گلوله‌ی تفنگی به ستون فقرات‌اش اصابت کرد. او از گردن به پایین فلج شد و پزشک‌ها امید کمی به زنده ماندن‌اش داشتند. خلود در دمشق تحت مراقب‌های درمانی قرار گرفت، اما از آن جایی که شرایط سوریه دائم خطرناک‌تر می‌شد، او و خانواده‌اش - شامل همسرش جمال، و چهار فرزندشان - به لبنان نقل مکان کرد. از آن به بعد، آنها در پناهگاه موقتی در یک اقامتگاه غیررسمی پناهجویان در وادی البقاع لبنان زندگی می‌کنند. اقامتگاه آنها متشکل از یک آشپزخانه و یک اتاق است که از موادی از جنس مقوا و چوب درست شده است. در دره‌ای که آن قدر سرد می‌شود که در زمستان برف می‌بارد، آنها هیچ‌گونه تهویه و بخاری ندارند. خلود به دلیل فلج بودن مجبور است که همیشه در تخت بماند. این البته حالی است که دیولی به خوبی می‌تواند آن را حس کند، چون خود او در سال ۲۰۱۱ در افغانستان روی یک بمب کنار جاده‌ای رفته و دست چپ و هردو پای‌اش را از دست داده است. این عکاس می‌گوید: «خلود با وجود این وضعیت‌اش، مثبت‌ترین انسانی است که من می‌شناسم. او بامزه و خون‌گرم است، و ایمان دارد که همه چیز درست می‌شود.»



عشق در مواجهه با دشواری

خلود، در حالی که اغلب بیماران فلج نیاز به مراقبت پزشکی تمام وقت دارند، تنها شوهرش را دارد که به عنوان مراقب از او نگه‌داری می‌کند. اقامتگاه آنان برخلاف بسیاری از اقامتگاه‌های غیررسمی دیگر، یک مدرسه دارد که فرزندان آن‌ها روزشان را در آن‌جا می‌گذرانند. جمال به ندرت از خلود دور می‌شود، چون نمی‌خواهد او احساس تنهایی کند. وقتی که جمال - که به نظر دیولی «آشپز فوق‌العاده‌ای» است - در آشپزخانه است، بارها قاشقی غذا برای خلود به اتاق می‌آورد تا مزه کند. گاهی خلود به او می‌گوید که غذا نمک و فلفل بیشتری می‌خواهد، اما وقتی که جمال از اتاق بیرون می‌رود، خلود چشمکی به دیولی می‌زند و می‌گوید: «فقط می‌خواهم او فکر نکند که دست‌پخت‌اش دیگر حرف ندارد!» دیولی می‌گوید: «این تعامل نمونه‌ی خوبی است برای نشان دادن عشق و طنزی که بین این زن و شوهر وجود دارد.»



نیروی خانواده

دیولی در مورد زمان غذا خوردن آن‌ها در خانه‌شان می‌گوید: «همه همیشه در حال کمک کردن به خلود هستند که غذا بخورد، و همیشه می‌خندند.» اما خلود، با وجود صمیمیت افراد خانواده با هم، گاهی شک و نگرانی‌هایی هم دارد که مبادا دیگر نتواند مادر خوبی باشد و به دلیل بیمار بودن‌اش نتواند به وظایف‌اش عمل کند. ولی فرزندان‌اش شاگردان خوبی در مدرسه‌شان هستند. دیولی به او یادآوری می‌کند که: «این به خاطر رفتار تو با آن‌ها و عشقی است که در این خانه وجود دارد.»



هر کمکی، هر قدر کوچک، ارزشمند است

در این تصویر، جمال دارد با ماساژ دادن، به بهبود گردش خون ضعیف در دست‌ها و پاهای خلود کمک می‌کند. دیولی می‌گوید: «او آن قدر با احساس است که هر بار که کار ماساژش تمام می‌شود، دست‌های خلود را می‌بوسد.» در فوریه‌ی سال ۲۰۱۷، خانواده‌ی خلود مطلع شدند که به زودی به کمک یک کارزار که توانسته به اندازه‌ی کافی پول جمع کند تا هزینه‌ی پرداخت اجاره‌ی یک آپارتمان (با باغچه)، هزینه‌ی درمان خلود، و هزینه‌ی ده سال زندگی این زوج و فرزندان‌شان را بپردازد، به یک خانه‌ی واقعی در لبنان منتقل می‌شوند. دیولی می‌گوید که حتی کمک‌های مالی کوچک می‌تواند باعث تغییرات بزرگی در وضعیت زندگی خانواده‌هایی مثل این خانواده شود. «شاید ما به تنهایی نتوانیم کل بحران را حل کنیم. ما نمی‌توانیم جلوی آنچه را که می‌گذرد بگیریم. اما اگر با یک‌دیگر همکاری کنیم، می‌توانیم زندگی این پناهجویان را تغییر دهیم.» این عکاس یادآوری می‌کند که اگرچه وضعیت زندگی این خانواده به شدت بهبود یافته است، آن‌ها هنوز در بلا تکلیفی به سر می‌برند و قادر نیستند که آن‌طور که باید زندگی‌شان را پیش ببرند.



نیاز به سرعت

«آیه» (روی ویلچر) با عارضه‌ی **مه‌رشکاف**، که نوعی نقص ستون مهره‌ها است، به دنیا آمد. پزشکان فکر می‌کردند که او فقط دو ماه زنده می‌ماند، ولی او بر پیش‌بینی آن‌ها چیره شد و رشد کرد و تبدیل به چیزی شد که دیولی به آن «دینام کوچک انرژی و زندگی» می‌گوید. در این‌جا آیه‌ی هفت ساله، در حالی که برادرش ویلچرش را هول می‌دهد، دارد با تمام سرعت پیش می‌رود. دیولی می‌گوید: «آیه عاشق این است که در آن ویلچر با بیشترین سرعت حرکت کند، و این‌جا او دارد فریاد می‌زند تندتر برو، برو الاغ!» این خانواده - آیه و چهار خواهر و برادر و پدر و مادرشان - در سال ۲۰۱۴ خانه‌شان را در ادلب سوریه ترک کردند، و به اقامتگاهی غیررسمی در بیرون طرابلس لبنان نقل مکان کردند. وقتی که دیولی آن‌ها را در آن‌جا ملاقات کرد، به او گفتند که می‌خواسته‌اند نزدیک سوریه باشند. ولی چند سال بعد، آن‌ها نظرشان را عوض کردند، چون می‌خواستند آیه تحت مراقب پزشکی قرار بگیرد. بنابراین، آژانس پناهجویان سازمان ملل آن‌ها را در نوبت انتقال به اروپا گذاشت. دیولی می‌گوید که او شاهد بوده که چه‌طور، از آن‌جایی که هیچ امیدی به پایان جنگ وحشیانه در سوریه نبوده، خانواده‌های زیادی به همین شکل تغییر نظر داده‌اند: «به مرور، مردم شروع کردند به این‌که به من بگویند که سوریه مرده است.» سوریه‌ای که آن‌ها می‌شناختند، با ویران شدن مدرسه‌ها و بیمارستان‌ها و خانه‌ها، به نوعی برای همیشه از دست آن‌ها رفت.



زندگی در اشکال مختلفی در جریان است

سیحان، مادر آیه که قبلاً مربی مهد کودک بود (سمت راست، کنار همسایه‌ای نشسته است)، در اقامتگاه خود یکی از مدیران جامعه‌ی پناهجویان شد تا به همسایه‌ها برای رفع مشکلات‌شان کمک کند. دیولی می‌گوید: «این چیزی است که من بارها و بارها در تمام اقامتگاه‌هایی که در لبنان دیده‌ام شاهد آن بوده‌ام: مردم سعی می‌کنند به یک‌دیگر کمک کنند و با هم برای مشکلات‌شان راه حلی پیدا کنند.» نگرانی مردم در این مکان‌ها این است که غذا و پول کم بیاورند، و این در مورد خانواده‌ی آیه که نمی‌توانند کمک درمان پزشکی بگیرند هم صدق می‌کند. در این‌جا مادر آیه

و همسایه‌ی او دارند در مورد مشکلی که بین پدر و مادرها در همه‌جا مشترک است بحث می‌کنند: بچه‌ها تا دیروقت بیرون بازی می‌کنند و خیلی سر و صدا می‌کنند!



بار مضاعف

این‌جا آیه و پدرش ایمن، که در سوریه صاحب یک کارخانه‌ی صابون‌سازی بود، لحظه‌ای صمیمانه را با هم می‌گذرانند. دیولی می‌گوید گرچه بلا تکلیفی و ناتوانی از برآورده کردن نیازهای فرزندان، هم برای مادر و هم برای پدر سخت است، این بار برای مرد سنگینی مضاعفی دارد. در بسیاری از مواقع، زنان در اقامتگاه‌ها، مثل وقتی که در سوریه بودند، وظیفه‌ی مراقبت از خانواده را به عهده می‌گیرند. ولی مردان نمی‌توانند یک شغل قانونی در لبنان پیدا کنند. دیولی می‌گوید: «این مردان بسیار احساس ناتوانی می‌کنند زیرا که مایل هستند کار کنند. احساس می‌کنند که وظیفه دارند از خانواده‌شان حمایت کنند، و وقتی نمی‌توانند این کار را بکنند احساس می‌کنند به درد نمی‌خورند.» بعد از یک سال که مسئولان مشغول بررسی سابقه‌ی پرونده‌ی خانواده‌ی آیه بودند، به آن‌ها خبر دادند که برای انتقال به اروپا پذیرفته شده‌اند. هر یک از اعضای خانواده می‌توانست یک چمدان با خود بار ببرد. سیحان چمدان خود را پر از قهوه و ادویه‌هایی آشنا مثل زیره و آویشن کرد. او به دیولی گفت: «فقط می‌خواهم خیال‌ام راحت باشد که وقتی که به آن‌جا می‌رسم طعم خانه را با خود دارم.»



طعم سرزمین جدید

این‌جا چند روز بعد از رسیدن به مقصد، در ماه ژوئن سال ۲۰۱۶، اعضای خانواده مشغول تهیه‌ی شام در آشپزخانه‌ی آپارتمان جدیدشان در لاوال فرانسه هستند. دیولی برای شام پیش آن‌ها رفت. او بعد از این‌که در لبنان به آن‌ها در بستن بارشان کمک کرد، پیشاپیش به فرانسه پرواز کرد تا بتواند وقتی که از راه می‌رسند به آن‌ها خوش آمد بگوید و به جابه‌جا شدن‌شان کمک کند. یک سازمان فرانسوی بسته‌ای غذا به آن‌ها داده بود. سیحان یک نان فرانسوی به دیولی نشان داد و پرسید این چیست؟ وقتی که دیولی گفت که این نان است، همه‌ی خانواده زدند زیر خنده: «نه، این نان نیست! این نان نیست!» دیولی می‌گوید: «اصلاً قابل درک نیست که آن‌ها دچار چه شوک فرهنگی و چه تغییر بزرگی می‌شوند.» اما پدر و مادر خانواده تمایل دارند که این تغییر را تحمل کنند تا فرزندان‌شان از تحصیلات و مراقبت بهداشتی خوب بهره‌مند شوند.



موهبت تحصیل

فرزندان سیحان در فرانسه در مدرسه‌ای ثبت نام کردند. این چیزی است که به گفته‌ی دیولی همه‌ی خانواده‌های پناهنده به شدت خواستارش هستند. وقتی که در لبنان بودند، بچه‌ها نمی‌توانستند به مدرسه بروند چون آن‌ها نمی‌توانستند هزینه‌ی بلیت اتوبوسی را که به محل مدرسه می‌رفت بپردازند. بنابراین سیحان در چادرشان برای بعضی از بچه‌های اقامتگاه کلاس درس تشکیل داده بود. یکی از مشکلات پناهجویان کمبود آموزش رسمی برای فرزندان آن‌ها است. دیولی می‌گوید: «این نسل برادران و خواهران آیه همان نسلی است که دنیا از آن‌ها انتظار دارد که سوریه را بازسازی کنند، ولی آن‌ها فرصت آموزش را از دست داده‌اند. در فرانسه آیه‌ی عاشق اجتماع توانست برای اولین بار به مدرسه برود و دوستان زیادی پیدا کرد. این عکاس می‌گوید: «در این جا واقعاً از آن‌ها با آغوش باز استقبال شد.» سیحان دوست دارد برای جامعه‌اش کاری کند، مثلاً به دیگر خانواده‌های پناهنده کمک کند که جا بیافتند و ایمن دوست دارد بعد از یادگیری زبان فرانسوی شغلی پیدا کند.



کشف دوباره‌ی کودکی

اکنون همه‌ی خانواده می‌توانند با احساسی از آزادی و امنیت که سال‌ها بود تجربه‌اش نکرده بودند در بیرون بازی کنند. در سوریه، یکی از بچه‌ها از پشت پنجره شاهد تیر خوردن دوست‌اش بود. دیولی می‌گوید: «این بچه‌ها صحنه‌های هراسناک غیر قابل تصویری را تجربه کرده‌اند، و اگرچه آن‌ها بی‌نهایت انعطاف‌پذیر هستند، بدون داشتن امید و آینده آن زخم‌ها ممکن است هر آن دوباره سر باز کنند. زندگی در فرانسه این فرصت را به آن‌ها داد که دوباره بچه باشند و از نو شروع کنند.» اما ذهن آن‌ها زخم‌های عمیقی از آسیب‌های روانی‌شان خورده است. گاهی تا هواپیمایی را در آسمان می‌دیدند، می‌دویدند تا پنهان شوند. دیولی هنوز در فرانسه بود که سرانجام دید ایمن و سیحان برای اولین بار با تمام وجود لبخند می‌زنند. او می‌اندیشد: «انگار که وزنی از روی دوش‌شان برداشته شده باشد.»

و اما دیولی: او معتقد است که کار با خلود و آیه زندگی او را نجات داده است. بعد از زخمی شدن در افغانستان، به او گفته شد که دیگر نمی‌تواند کار کند یا راه برود. این تشخیص پزشکی سهمگینی بود که تحمل‌اش برای دیولی بسیار دشوار بود. اوایل دوران بهبودی‌اش، کارش به سختی جلو می‌رفت. در یکی از زمان‌های استراحت‌اش توانست، به همراه گروه بین‌المللی معلولان، یک سازمان غیرانتفاعی که از معلولان مناطق جنگی و بلایای طبیعی حمایت می‌کند، به سفری برود و در همان سفر با آیه آشنا شد. در این سال‌ها، او توانسته از خانواده‌های خلود و آیه حمایت کند. و همان طور که خودش می‌گوید: «درست زمانی که دیگر مطمئن نبودم که کار من فایده‌ای داشته باشد، این که توانستم زندگی آن‌ها را مستند کنم و این که توانستم تغییری هرچند کوچک در زندگی آن‌ها ایجاد کنم، به من این احساس را داد که هنوز کار من ارزش دارد.»

برگردان: پروانه حسینی

ربکا بارت از همکاران قد و مسئول هماهنگی سخنرانی‌ها است. آن‌چه خواندید برگردان این نوشته‌ی او است:

Rebekah Barnett, '[Gallery: An Intimate Look at Two Syrian Refugee Families](#),' TED, 16 February 2017.